

رباعی

صد بنده جو جو ح امونم دادند	ماند کی خسرو طوسم دادند
بر دوش سپهر طبل و کوسم دادند	چرخست بند و کنگشان غاشیه ام

اداره فریده

عمر است ز غم سر بر کربان دارد	دو قیس سها عم سر او ان دارد
گفتند همه شته خراسان دارد	هر جانی دولت شد و اقبال و سر

مطابق

بوسوزن در سینه سحر می آموزد	خاط پسر سجا ف خوش میدوزد
که کون همه شترمان میوزد	انگونه زند بجنب وارونه بکار

حرف الزاء  
یکه تلحیت

خورشید کند کس در خوش از چهر	سردار که بنده در او بست سپهر
کرده است چرا حلقه بکوش مهر	کزینت سپهر بنده اش از خم زلف

اول

کر مای قادم بجوانی چون سپهر	ای دست خدا بهر خدا دستم کبر
هر کو بگفتند تو در افتاد اسپر	از بند امیری جهان شد آزاد

حرف الزاء  
رباعی

سایه ملک بدش روی بیاید	این بعبه که بر چرخ منم دارد نماند
------------------------	-----------------------------------

تا آمدہ اگر کہ ضرورتاً سس | ہر شام و صبح بخاکش نہ نماز

اولہ ایضا

درزی سپر کہ با ہمایون اندرز | یک بیکہ کس نہیں ان زد در درز  
با اگر بود موی میانش ر موی | با مطر و مویٹش کچھ در درز

حرف ہسین  
مدکے ملحقہ

ای تحقیق میر عرب ضرورتاً سس | خواہم کہ زخم بخاک در کاہت پوس  
باند کہ کہانی درست را اندہم | با سلطنت ہزار چون کیا و سس

اولہ طیب اللہ فاد

در خواب شبی بار کہ ضرورتاً سس | دیدم کہ زخم بخاک در کاہت پوس  
تافرق بخاک ہستانش سودم | بردوس سپہ از شرف نیم کوس

حرف ہسین  
رباعیہ

درزی سپر کہ با دو صد اندر سس | کس کچھ زد بخامہ بیدر سس  
بر موی میان بیکہ چان بیکہ ردا | کہ موی بیکہش زود در درز

اجو ملحق

حیات سپر کہ دل بغم سو سس | ماد و خان سجا ف اموس سس  
آخترتس سجا ف و بیو سس | انگوڑہ کہ بر پشت ہن و خنتس

ایضاً کہ

بجوامع

بالی سپر که جو گفتش و طوا	بگشود ششی بروی او باب لواط
او نختد در صغوه از قهیش	در نعره که قدمات لواط و ط

وله

بالی سپر که در ایگان اوده لواط	کرد است سرین قفب سبیل لواط
یا آنکه بروح باب کون کرده سبیل	یکت که زنت بر سبیل و طوا

ایضاً

بالی سپر که بر کسی سپر از طوا	پوسته لواط میدهد بر لواط
باز است اگر چه باب کون و طوا	بت است بمی در قهش و طوا

وله فی الزل

بالی سپر که دل بود از و طوا	دوشینید عید او نویدش لواط
میخواست پیوز دست و کونش	یکباره در قهش بروی و طوا

حرف الفاء

رباعیه

ای خاک حسنه اسان سلف با	چون تو کبری پروردی هیچ صد
سرها که دست از نخت بر خرد	این که هر یک هم تو داری بر

حرف اللام

رباعیه

ابروت هلال و صفت نیر هلال	باشد و هلال در می امر مال
---------------------------	---------------------------

این طرفه که در سپهر ویت جمع	کیت بر روز و زراود و هلال
هزلیه	
دادی ادم تو کون بن من تو بول	خوردی خوردم ایر من بن تو کول
شد پشت نغوظ من اطوار تو چول	بس آوردی کار من کون تو کول
حرف مهم مدی و یستی	
من کوی ضایع ضون بنم	خاک در او باب حیوان بنم
چار و یکشی پاک در کاش	با منصب جاه تر و کوان بنم
وله مدی	
خاک در او باب کور بنم	فرش نفوغ هر و خست بنم
شتی ز غبار در که ح و طوس	از روی بها بفت کسور بنم
مدی عراء	
شبیت که از غمت فان بر بنم	کوش فلک از ناله خود کر بنم
از چشم می منبدم رهیل	تا خاک سه کوی تور سه بنم
مدی جمیل	
ای دل ز تو خویش رضامی بنم	تا خون تو در غنم رضامی بنم
تا خون نشوی دیده بسین زشی	و اما آن از کف ره می بنم
رباعیه	
این باعی را در واقعه سروده در بیداری شت فرمود	

دوشینه خلاص کرد از تاب و تخم	سلطان خنچ اسان شه ملک عمر بم
باشد که نجاتم دهد امر و زور غم	چوناکه نجات پیشینه شرم

غزوه مصنیه

شاهی که نجات داد پیشینه شرم	از ملک جهان و هول و سبم
ماهست نفس جز بند بخش زرم	دم تا دم و اسپن سبب طلم

حرف نون

رباعه

ای لبرسیم ساقین میں بریں	بشیں دمی از را و بان بریں
دل سینه مان آیدم از میده	از پهلوی مان کرد و ان لیسے

در مین

ای میرعب شه حسد انسانی من	روشن برست از انسانی من
کن شکر ای شه خراسان آسان	اناکه نشا گشتند در بان من

حرفه الواو

من غرایب انشا

باز نفس بدل شد است تا کاکل نو	از چمنته بلال و کل سنبل نو
از لاله نپی داغ و رشکس مرم	خوشش قه فروردل با کل نو

حرفه الهاء

من عجایب انشا و

در پرده کل مزع حسد بی پرد	کتاب کل سنج که انصاف
---------------------------	----------------------

من شب غنم ز پرده دل نالم	سرور سب از ارشوی بی برده
من افکاره لنعینه	
ای در سرشت کز جان آمده	یا خود طلی از آسمان آمده
ای لعبت حسن و چیل از نیمائی	یا ترک منی ز چادگان آمده
من ابایه البعد	
ای غیرت حور از بهشت آمده	یا خود صنمی که از گشت آمده
گرنستی از آب گل حنت حور	ظلمان منش و حور سرشت آمده
در تمضود	
ای سبزه طبع از گشت آمده	یا سبزه حنط بر لب گشت آمده
ای لعبت کشمیر که از قامت حور	چون از تنش و سرور گشت آمده
نولور مکنون	
ای یار غنم ز کرم آمده	یا خود صنمی ز کاشغرا آمده
ای یوسف اقلیم ملاحی	که مصر مدین پدر آمده
لانعانه التیفة	
ای کبک حنم کرم کاشغرا	سروری تو مکر ز کاشغرا
ای مهر سپهر حسن کز بر تو مهر	پر تو شکن در و قر آمده
نیبیه طبیعه	
ای شکس پری چادگان	یا خود ستیری از آسمان آمده
سرور ملاحی و در کشور حسن	آج سر خوبان جهان آمده

وله

خوشیدر خم محمد آن غیرت ماه	زلفی دارد چون شب وصلش کوتاه
کشم زود پیراسته سینه زلف	کفتاکه برون زج عقرب شده ماه

بدیحه طبعیه

ای سرو بلند قام سیف	برود حضرت گفت و مفر کرد چو ماه
ایکاش که عسمر مفر خیلش	میشد چو سر زلف محمد کوتاه

بدیعه طبعیه

انماه بلند اختر خورشید کلا	الگو که بود نام خوش سیف آینه
ماهیت که چون ماه سمر کرده و	دستم شده از دامن زلفش کوتاه

وله طاب تره

انماه پری چهره من سیف آینه	دی غم مفر کرد و دوان کشت چو ماه
اوچ که شد از دامن وصلش دستم	بچون زلف مستکارش کوتاه

ایضاً له

ماه بی که برخ زنده و صد طغنه باده	از چینه زلف روز من که دیده
عمر مغزنی خطرش کن بایر	مانند سر زلف محمد کوتاه

من البدایع

بارست مرا برخ نکوتر از ماه	زلفش بخلاف شام بجران کوتاه
خوزیر زار خنجر مرغ ابروش	تا آمده نام در خوش سیف آینه

من لطایف طبع

ای لفت کار شک تاب آمد  
من شکشیده ام نقاب مرد

بر چه پیره ماه من نقاب آمد  
ابر که حجاب آفتاب آمد

و

ل

ای طوس نوی آن مامن  
گر چه مامن خدائی ز چو رود

کار بد خلاقی همه سوی پناه  
شد خاک تو بوسه جای پای ما

وله

در زنی نیرا چه صنعت آخته  
در کار سجا ف خویش با شیرین

این بجنیب که مر از که انداخته  
گامی بدریده کسی دوخته

حرف

ایا

در خرمن جان آتشی ای تشری  
ای لفت بر خارزه اوهند

در بردن دل و لکشی ای لکشوری  
زین وی در آتشی تو ای سر کخوری

وله

در پرده دل و دشتی ای دشمنی  
ب غنچه دوت کل و موت سبیل

بر پیکر جان جوشنی ای جوشنوری  
ار سبیل و دل کلشی ای کلشنوری

وله

ان دست که در قش بیان دشتی  
بر دم غم دل برشند اوم پاشی

جان ره او بر ایگان دشتی  
هر چند بگویش الا مان دشتی

متن کتاب بیرون الملک الوهاب سید اعلیٰ کتاب فی شهر شعبان سنه ۱۳۳



هو الله الملك المنان

دیوان شرافت تو ان سعادت بیان  
فضاحت جهان مرحوم مسکوت رحمت مکان  
حباب فخر الادب الزمان صد الشفت اول دران  
و بدر الافاضل من الامثل والاقربان  
رباقت ابیان و طلاق اللسان فایزنا  
ابوالقاسم المخلص (دوقی) نور الله الرحمن  
مصحف نور العرفان عطر رسته بر آینه بخان

بالروح والریحان

بسی و اتمام میرزا حسین طابع اتمام یافت

كتب الكتاب المتين بعون الله الملك العالمين الى  
احسن تحرير رفيم وفضة الى اعلى علمت من امثالا  
لامر محرابي صاحب طبع المتين والاشعار الرزين  
من الأديباء والفاضلين الميرزا محمد كاظم المتخلص  
بعلمين آية الله روح الامين وزغت من بمنفعة في يوم  
الخميس من شهر شعبان المعظم من سنة ١٢٣٦ هـ و  
انا البعديين ايين بآداب اقدم الفراء والنايين  
فتح الله المتخلص كلالا في عرفات الله له ولكل المؤمنين  
اجعله من الصالحين بحرمه سيد المرسلين صلوات  
الله عليه وعلى آله الطاهرين